

ناصر امیر عضدی
«محمد جواد (ناعم)»



ز یزدان بخواهی تو یاری و بس
به جای بنالیدن از اهرمن
و بیرون کنی از میان عوام
نهادینه های پلید و لجن
کنون واقعیت پذیرا شوی
به آزادگی همچو سرو چمن
گذاری تو پاس نیاکان خویش
که بنهاده خود را درین فکر و ظن

به نام خداوند جان و بدن
فرازنده ی پیکر نارون
پیامی نگارم برایت کنون
برای تو و بر همه انجمن
یکی اینکه فردوسی پاکزاد
بیوده به عصر یکی اهرمن
گواهان سلمان منا اهل بیت
نه اهریمنی تازی گورکن
ورا شاه محمود بودست نام
بنالیده از جور او مرد و زن
که دشوار بودست عرض وجود
نشانی تو بر جای رنج و مهن
و او برگزیده در علم کلام
چو اصرار بر اعتزالی سخن
ره اعتزالی درین علم و فن
بغری چنان شیر بر کرگدن
«به بینندگان آفریننده را»
نیبنی منه بر دو چشمت محن
و الگو نمایی تو آن مرد را
تقدم بر اندیشه بنهاده او
درین دوره ی سختی و ریب و فن
نه بر رویه بینی ز متن کهن
که پندار و گفتار و کردار نیک
و بنهاده او پارسی گویشی
برای تو ای نازنین هموطن
«چو ایران نباشد تن من مباد»
چه گویم دگر نکته ها زین مقال؟
بگویی و سازی لباست کفن
که باشد صلاح همان اهل فن
درین عرصه گر تو زنی گام ها
دگر اینکه خود کرده را چاره چیست؟
همین ارزش است از نظر گاه من
مگر اینکه آگه کنی جان و تن
بسازی کنون مردمانی فکور
به سر تا سر ملک و دشت و دمن

۱- عشره مبشره
۲- حضرت علی (ع)



رؤیا افشار

چهره ای خسته با چشمای خماری
یه لب بسته با حرف بسیار
یه دل شکسته با
زخمی که از
عشق تو مونده یادگار
یه سری که بی گناه
فقط به جرم عاشقی
می خواد بره بالای دار
چشم من به راه نشسته بی قرار
در به در تو کوچه های خاطرات ماندگار
خاطراتی که خوابیده تو سکوت کوچ تنگ
روزگار
خسته ام از تکرار
تکرار.....
سالهای بی بهار
خسته ام....
خسته از این، روزهای سخت انتظار
کی میشه برم از اینجا
بذارم پا به فرار



سارا زارع

به یاد پرده که خورشید آسمان قلبم بود
بعد از تو گنج خنک خاموشند
روکی تنها درخت گوشه نشین حیات
صبح نم آید به دیدار پنجره عزت آتوم
حوض بوی ماهی، بوی آب، عجیب

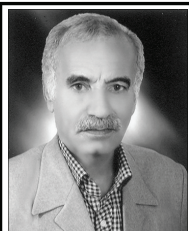
تخته ی طراوت شده
آسمان هم ابری و سیاه
بعد از تو
معتاب غریبه ایست ویلان در کوچه های خیال
همه چیز بی رنگ
زهنم به دنبال واژه می گردد
دل، یا همان قفس تنگ تر شده
آن قدر تنگ، که جاک هیچ روزنه ی امید نیست
راستی را بخواهی، بعد از تو عشق گم شد
و هنوز نیافته ام حتی رذی از آن گوهر بی نشان
همه ی ک بودیم تمام شد
نامیدی چه نزدیک
تنهاییم را پر کرده ام با تیک تیک ساعت
و چشمانم بازی می کند با ثانیه های عجول
شبهایم همچون شب یلدا
روزهایم سرد و بی خورشید
کاش می دیدی بعد از تو
غمت ماند و تنهایی



راضیه عسکری

شیر زخم خورده

پشت میله ها سه سال انتظار مانده است
مثل شیر زخم خورده در حصار مانده است
جور دوستان بامرام را کشیده است
حدس می زنی... ولی سرفرار مانده است
خنجر از رفیق پشت سر؟؟ گمان نمیکند
روی آستین او نشان مار مانده است
چشمهایش روی در که یک نفر صدا کند
ثانیه نه نه دقیقه نه نه روزها گذشت
طرح قلب و خنجر و دوقطره خون گرم گرم
آمدند عده ای سیاهپوش سینه چاک
«بس کنید نارفیکهای لعنتی» و این صدا
دیگر او به انتظار آن دیار مانده است
مرد عاشقی که روی چوب دار مانده است
شروه خوان پیکری که در مزار مانده است
دروچود من از او به یادگار مانده است



منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.

tolou2@yahoo.com

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح پذیر